

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهرا^(س)

سال هفتم، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۹۴

دیدگاه‌های زبان آموزان در مورد مفهوم فرهنگ و بازتاب آن در آموزش زبان انگلیسی به دانشجویان ایرانی

پریسا مهران^۱

الهه ستوده‌نما^۲

سیده سوسن مرندی^۳

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۱

تاریخ تصویب: ۹۱/۹/۱۱

چکیده

فرهنگ در آموزش زبان انگلیسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و تدریس یا عدم تدریس آن همواره مورد بحث بوده است. هدف از پژوهش حاضر، بررسی عقاید زبان آموزان ایرانی زبان انگلیسی درباره تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد (آمریکایی یا انگلیسی) در آموزش زبان انگلیسی می‌باشد. هم‌چنین، این پژوهش سعی بر ارائه تعریفی از فرهنگ بر اساس عقاید زبان آموزان ایرانی زبان انگلیسی دارد. به این

^۱ دانشجوی دکتری آموزش زبان انگلیسی دانشگاه الزهرا^(س)؛ parisa_mehran@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه الزهرا^(س) (نویسنده مسئول)؛ esotoude@alzahra.ac.ir

^۳ دانشیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه الزهرا^(س)؛ susanmarandi@alzahra.ac.ir

منظور، هشتاد و نه نفر از زبان‌آموزان دوره کارشناسی دانشگاه الزهراء^(س) مورد مطالعه قرار گرفتند. روش پژوهش کیفی است و داده‌ها، برای ایجاد سه‌گانه‌سازی، از سه منبع اصلی پرسش‌نامه، مصاحبه و مشاهده جمع‌آوری شدند. نتایج نشان داد که زبان‌آموزان ایرانی زبان انگلیسی فرهنگ را بیشتر شامل عقاید، سنت‌ها، آداب و رسوم و روش زندگی می‌دانستند. به طور کلی، زبان‌آموزان موافق تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد هستند اما بر اساس نظر آنها، تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد باید در راستای معیارهایی صورت گیرد.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ، تدریس فرهنگ، یادگیری فرهنگ، عقاید

زبان‌آموزان

۱. مقدمه

برای فرهنگ تعاریف گوناگونی وجود دارد (برای مثال، کروبر^۱ و کلاکن^۲، ۱۹۵۴). در حوزه آموزش زبان انگلیسی نیز فرهنگ به طرق مختلفی تعریف شده است. برای مثال، به عقیده ریزگر^۳ (۲۰۰۶) فرهنگ چیزی است که باعث تفاوت بین جوامع می‌شود یا کرمش^۴ (۱۹۹۸) فرهنگ را عضویت در یک اجتماع گفتمانی^۵ می‌داند که دارای اشتراکاتی است. برخی از صاحب‌نظران در تعریف فرهنگ بین فرهنگ با C بزرگ^۶ و فرهنگ با c کوچک^۷ تفاوت گذاشته‌اند. فرهنگ با C بزرگ به‌عنوان محصولات فرهنگی یک جامعه است که برای مثال هنر، ادبیات و موسیقی می‌باشد (بروکس^۸، ۱۹۶۰، به نقل از تناسولاس^۹، ۲۰۰۱). ادسکو^{۱۰} و همکاران (۱۹۹۰) بر این باورند که از نظر زیبایی‌شناختی^۱

¹ Kroeber

² Kluckhohn

³ Risager

⁴ Kramsch

⁵ discourse community

⁶ Culture with a Capital C

⁷ culture with a small c

⁸ Brooks

⁹ Thanasoulas

¹⁰ Adaskou

فرهنگ با C بزرگ شامل رسانه، سینما، موسیقی و مهم‌تر از همه ادبیات است. فرهنگ با C کوچک به‌عنوان روش زندگی است که شامل عادات، سنن، قوانین، ارزش‌ها، عقاید و شیوه‌های زندگی می‌باشد (بروکس، ۱۹۶۰، به نقل از تناسولاس، ۲۰۰۱). از نظر جامعه-شناختی، این نوع فرهنگ دربرگیرنده سازمان و طبیعت خانواده، زندگی خانگی، روابط میان‌فردی، شرایط مادی، کار و فراغت و عادات و رسوم است (ادسکو و همکاران، ۱۹۹۰).

در حوزه آموزش زبان انگلیسی، همواره بر سر تدریس فرهنگ و یادگیری آن اختلاف نظر وجود داشته است. از یک طرف، کسانی معتقد به تدریس فرهنگ هستند و نه تنها اصرار بر تدریس فرهنگ دارند بلکه بر این باورند که فرهنگ جزء لاینفک زبان بوده و بنابراین هر مدرس زبان، مدرس فرهنگ نیز می‌باشد (برای مثال، بنت^۲، ۱۹۹۳؛ پیک^۳، ۱۹۹۸؛ تنگ^۴، ۱۹۹۹؛ و. جیانگ^۵، ۲۰۰۰؛ دیمن^۶، ۱۹۸۷؛ کرمش، ۱۹۹۳). از طرف دیگر، کسانی که با تدریس فرهنگ مخالف هستند بر این باورند که فرهنگ باید از آموزش زبان حذف شود (برای مثال، آلپتکین^۷، ۱۹۹۳؛ آلپتکین و آلپتکین، ۱۹۸۴؛ جنکینز^۸، ۲۰۰۷؛ ساراسنی^۹، ۲۰۰۸؛ مکی^{۱۰}، ۲۰۰۳). این تضاد انجام پژوهشی درباره دیدگاه‌های مختلف نسبت به تدریس فرهنگ را ضروری می‌سازد. هدف از پژوهش حاضر، بررسی عقاید زبان‌آموزان زبان انگلیسی ایرانی درباره تدریس و یادگیری فرهنگ در آموزش زبان انگلیسی می‌باشد. هم‌چنین، این پژوهش سعی بر ارائه تعریفی از فرهنگ بر اساس عقاید زبان‌آموزان زبان انگلیسی ایرانی دارد.

بسیاری از پژوهشگران اظهار می‌دارند که پژوهش تجربی اندکی در زمینه فرهنگ صورت گرفته است (اتکینسن^{۱۱}، ۱۹۹۹؛ لازاراتن^۱، ۲۰۰۳؛ لسارد-کلاستن^۲، ۱۹۹۶) و بر

¹ aesthetic

² Bennett

³ Peck

⁴ Tang

⁵ Jiang

⁶ Damen

⁷ Alptekin

⁸ Jenkins

⁹ Saraceni

¹⁰ McKay

¹¹ Atkinson

انجام پژوهش‌های بیشتر درباره تدریس و یادگیری فرهنگ تأکید کرده‌اند. یکی از موضوعات پژوهش به پیشنهاد لسارد-کلاستن (۱۹۹۷)، بررسی عقاید درباره تدریس و یادگیری فرهنگ می‌باشد. لذا، پژوهش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است (مانند، پردرمو^۳، ۱۹۹۲؛ جبین^۴ و کاظم شاه^۵، ۲۰۱۱؛ دوریم^۶ و بیورت^۷، ۲۰۱۰؛ سانگ^۸ و چن^۹، ۲۰۰۸؛ زیبکا^{۱۰}، ۲۰۱۱). لسارد-کلاستن (۱۹۹۷) تأکید می‌کند که پژوهش در زمینه عقاید نسبت به تدریس و یادگیری فرهنگ باید در بافت^{۱۱} های مختلف صورت گیرد تا تفاوت‌ها در عقاید آشکار شود. در بافت ایران، اگرچه درباره حوزه فرهنگ در آموزش زبان انگلیسی پژوهش‌هایی انجام شده (مانند برادران (۱۹۸۸) که به بررسی نقش فرهنگ در آموزش زبان انگلیسی پرداخته است، کتابی و طالبی‌نژاد (۱۳۸۸) که نقش فرهنگ در کتب آموزشی زبان انگلیسی را مورد مطالعه قرار داده‌اند و مهدی‌پور (۲۰۰۹) که تأثیر اطلاعات فرهنگی بر مهارت شنیداری زبان‌آموزان ایرانی را بررسی کرده است)، اما پژوهش‌های اندکی در زمینه مطالعه عقاید زبان‌آموزان صورت گرفته لذا بررسی عقاید زبان‌آموزان زبان انگلیسی ایرانی درباره فرهنگ در بافت ایرانی ارزنده و ضروری است. به علاوه، فرهنگ اخیراً به دلیل دیدگاه فرهنگی-اجتماعی به زبان و استفاده چندفرهنگی^{۱۲} از زبان بخش مهمی از آموزش زبان انگلیسی را تشکیل داده است. اما اختلاف نظر در مورد فرهنگ در آموزش زبان انگلیسی هنوز پابرجاست (بیکر^{۱۳}، ۲۰۰۳؛ گلاجدا^{۱۴}، ۲۰۱۱؛ ریزگر، ۲۰۱۰). بنابراین، بررسی عقاید زبان‌آموزان زبان انگلیسی ایرانی درباره تدریس و یادگیری فرهنگ

¹ Lazaraton

² Lessard-Clouston

³ Prodromou

⁴ Jabeen

⁵ Kazim Shah

⁶ Devrim

⁷ Bayyurt

⁸ Sung

⁹ Chen

¹⁰ Ziębka

¹¹ context

¹² multicultural

¹³ Baker

¹⁴ Gałajda

در آموزش زبان انگلیسی حائز اهمیت می‌باشد. سئوالات زیر نگارندگان را در انجام این پژوهش کمک کردند:

۱. زبان آموزان زبان انگلیسی ایرانی فرهنگ را چگونه تعریف می‌کنند؟
۲. عقاید زبان آموزان ایرانی زبان انگلیسی درباره تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد در حوزه آموزش زبان انگلیسی چیست؟

۲. پیشینه پژوهش

فرهنگ در آموزش زبان همواره مورد توجه بوده و تدریس یا عدم تدریس آن مورد بحث قرار گرفته است. به طور سنتی، تعداد زیادی از مدرسان زبان تأکید کرده‌اند که فرهنگ مقصد باید به عنوان جزء لاینفک در آموزش زبان در نظر گرفته شود. در نتیجه، تکنیک‌های مختلفی برای آموزش فرهنگ در پیشینه پژوهش‌ها معرفی شده‌اند (پیترسن^۱ و کلترین^۲، ۲۰۰۳؛ چستین^۳، ۱۹۸۸؛ دیمن، ۱۹۸۷؛ کیلیکایا^۴، ۲۰۰۴). کسانی که معتقد به تدریس و یادگیری فرهنگ هستند (مانند، گک. جیانگ، ۲۰۰۶؛ ی. جیانگ، ۲۰۰۹؛ لازاراتن، ۲۰۰۳؛ لسارد-کلاستن، ۱۹۹۷) دلایلی را مطرح می‌کنند. جدایی‌ناپذیری زبان و فرهنگ به عنوان یکی از دلایل اصلی تدریس و یادگیری فرهنگ مطرح می‌شود (برای مثال، بیکر، ۲۰۱۲؛ تناسولاس، ۲۰۰۱؛ جیانگ، ۲۰۰۰؛ کرمش، ۱۹۹۸). اهمیت بافت در آموزش زبان (کرمش، ۱۹۹۳؛ میر^۵، ۲۰۰۳)، افزایش توانش ارتباطی بین فرهنگی^۶ (اسکارینو^۷، ۲۰۱۰؛ بایرم^۸، ۱۹۹۷؛ پیاسکا^۹، ۲۰۱۱؛ کرمش، ۲۰۰۴)، افزایش انگیزه^{۱۰} (بیکر، ۲۰۰۳؛ جنس^{۱۱} و بادا^{۱۲}، ۲۰۰۵؛ چاونگ^{۱۳}، ۲۰۰۱)، افزایش آگاهی نسبت به فرهنگ خود

¹ Peterson

² Coltrane

³ hastain

⁴ Kilickaya

⁵ Meier

⁶ intercultural communicative competence

⁷ Scarino

⁸ Byram

⁹ Piasecka

¹⁰ motivation

¹¹ Gence

¹² Bada

¹³ Cheung

زبان‌آموزان (چستین، ۱۹۸۸؛ مکی، ۲۰۰۳)، افزایش اصالت^۱ (درنسکی^۲، ۲۰۱۱؛ کرمش، ۱۹۹۳؛ کیلیکایا، ۲۰۰۴) و افزایش دانش عمومی (جنس و بادا، ۲۰۰۵) از دیگر دلایلی هستند که تدریس و یادگیری فرهنگ در آموزش زبان را توجیه می‌کنند.

فرهنگ به‌طور سنتی در جایگاه مهارت پنجم بعد از چهار مهارت زبانی گفت، شنود، خواندن و نوشتن قرار می‌گیرد. برای مثال، دیمن (۱۹۸۷)، فرهنگ را بعد پنجم در کلاس زبان می‌داند و همان‌طور که گفته شد زبان و فرهنگ دو مقوله به‌هم‌تنیده و به‌هم‌پیوسته در نظر گرفته می‌شوند. به‌علاوه، فرهنگ، از دیدگاه سنتی، به‌صورت یک پیکره^۳ و محتوا^۴ در نظر گرفته می‌شود (سنگ^۵، ۲۰۰۲) و این دیدگاه فقط بر توانش زبانی^۶ و مهارت‌های ارتباطی^۷ متمرکز است (سرکو^۸ و همکاران، ۲۰۰۵). در مقابل دیدگاه سنتی نسبت به فرهنگ در تدریس و یادگیری زبان، اخیراً فرهنگ، ناهمگون^۹ و دائم‌التغیر^{۱۰} تلقی می‌شود (لازاراتن، ۲۰۰۳). سنگ (۲۰۰۲) اظهار می‌دارد که به‌تازگی فرهنگ به‌جای این که یک سری حقایق منفصل قابل‌انتقال در نظر گرفته شود، یک فرایند یادگیری در نظر گرفته می‌شود. فرهنگ به‌عنوان مهارت پنجم نیز مورد نقد دیدگاه‌های جدید است (مانند، لازاراتن، ۲۰۰۳) زیرا زبان و فرهنگ به‌جای موجودیت‌های مجزا، مکمل یکدیگر قلمداد می‌شوند.

بر خلاف تمایل عمومی برای به‌کارگیری فرهنگ در آموزش زبان، برخی فرهنگ را امری حاشیه‌ای یا حتی نامرتب در زبان‌آموزی می‌دانند (بایرم و گراندی^{۱۱}، ۲۰۰۳). مخالفت با تدریس فرهنگ از این هم فراتر رفته و تدریس فرهنگ حتی مسئله‌ساز، مضر و خطرناک در فرایند زبان‌آموزی معرفی می‌شود (آلپتکین، ۱۹۹۳؛ آلپتکین و آلپتکین،

¹ authenticity

² Derenowski

³ body

⁴ content

⁵ Tseng

⁶ language competence

⁷ communication skills

⁸ Sercu

⁹ heterogeneous

¹⁰ ever-changing

¹¹ Grundy

۱۹۸۴؛ مدیانو^۱، ۲۰۰۱؛ مکی، ۲۰۰۳). سؤال این است که طرفداران این دیدگاه‌ها چگونه ادعاهای خود را توجیه می‌کنند. در اینجا، برخی از توجیحات آنها به‌طور مختصر شرح داده می‌شود.

برخی از پژوهشگران اظهار داشته‌اند که تدریس فرهنگ می‌تواند مشکلاتی را در مسیر آموزش و یادگیری زبان ایجاد کند. امپریالیسم زبانی^۲ و امپریالیسم فرهنگی^۳ (پنیکوک^۴، ۱۹۹۴؛ فیلیپسن^۵، ۱۹۹۲؛ هالیدی^۶، ۱۹۹۴) به‌عنوان مشکل اصلی حاصل از تدریس فرهنگ مقصد در نظر گرفته شده‌اند چرا که برخی معتقدند که تدریس زبان و فرهنگ می‌تواند باعث استعمار ذهن زبان‌آموزان شود (پنیکوک، ۱۹۹۸؛ کوبتا^۷، ۱۹۹۹). امپریالیسم فرهنگی و زبانی نه تنها به‌عنوان خطری از جانب تدریس و یادگیری فرهنگ بلکه تهدیدی از سمت آموزش زبان انگلیسی در کل مطرح می‌شوند (فیلیپسن، ۱۹۹۲؛ مدیانو، ۲۰۰۱؛ هالیدی، ۱۹۹۴). کاچرو^۸ (۱۹۸۶) معتقد است زبان انگلیسی یک زبان استعماری است و پنیکوک (۱۹۹۸) هم اعتقاد دارد که آموزش زبان انگلیسی وسیله‌ای برای استعمار است. کاناگاراجاه^۹ (۱۹۹۹) تحمیل ارزش‌های غربی را در آموزش زبان نقد کرده و بر تعلیم انتقادی^{۱۰} تأکید می‌کند. چنین دیدگاه‌هایی که ریشه در پسااستعماری^{۱۱} دارند - گفتمان فکری که در مقابل سلطهٔ ذهنی از جانب هر فرهنگی مقاومت می‌کند - همواره در برابر استعمار ایستاده‌اند و سعی بر استعمارزدایی از آموزش زبان انگلیسی دارند (پیشقدم، ۲۰۱۰).

در اینجا شایان ذکر است که فرهنگ برای پژوهشگران اسلامی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (سیاهپوش و آقاپور، ۱۳۹۰) تا آنجا که امام خمینی^(ره) (۱۳۶۱: ۴۰، ج ۶)، بنیان‌گذار انقلاب جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ را «اساس ملت، اساس ملیت یک ملت

¹ Modiano

² linguistic imperialism

³ cultural imperialism

⁴ Pennycook

⁵ Phillipson

⁶ Holliday

⁷ Kubota

⁸ Kachru

⁹ Canagarajah

¹⁰ critical pedagogy

¹¹ postcolonialism

و اساس استقلال یک ملت» می‌دانند. ایشان همواره مخالف فرهنگ استعماری بوده‌اند و فرهنگ اسلامی را «بلندترین و مترقی‌ترین فرهنگ‌ها» می‌دانند (همان: ۷۱، ج ۱۰). علاوه بر این، امام خمینی^(ه) (۱۳۷۲)، وصیت‌نامه سیاسی الهی) همواره با تأکید بر فرهنگ اسلامی درباره از خودبیگانگی، غرب‌زدگی و شرق‌زدگی هشدار داده‌اند. هم‌چنین، آیت‌الله خامنه‌ای (۱۳۷۱: ۲۱-۲۰)، رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران، در برابر خطرات حاصل از تهاجم فرهنگی هشدار داده‌اند و بر الزام مقاومت در برابر تهاجم فرهنگی تأکید کرده‌اند. البته ایشان بین تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی فرق گذاشته و معتقدند که «در تبادل فرهنگی، هدف باور کردن و کامل کردن فرهنگ ملی است ولی در تهاجم فرهنگی هدف ریشه کن کردن و از بین بردن فرهنگ ملی است. تبادل فرهنگی از طرف ماست ولی تهاجم فرهنگی از طرف دشمن انجام می‌شود تا فرهنگ خودی را ریشه کن کند».

عده دیگری از مخالفان تدریس فرهنگ بحث زبان انگلیسی به‌عنوان یک زبان بین‌المللی^۱ را مطرح می‌کنند (کاچرو، ۱۹۷۶، ۱۹۸۶؛ مدیانو، ۲۰۰۱؛ مکی، ۲۰۰۳؛ نیزگردکو، ۲۰۱۱، ۳، ولکن، ۲۰۱۱). آنها معتقدند که زبان انگلیسی به‌عنوان یک زبان بین‌المللی به یک فرهنگ خاص تعلق ندارد و صرفاً زبانی است برای ایجاد ارتباط بین‌المللی. لذا، به این ترتیب، تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد^۲ معنای خود را از دست می‌دهد. این افراد با تکیه بر «انگلیسی‌ها»^۳ به‌جای «انگلیسی» معتقدند که «فرهنگ‌ها» به‌جای «فرهنگ» وجود دارند و به همین دلیل آموزش زبان انگلیسی باید به سمت تدریس زبان به‌طور جهانی^۴ و چندفرهنگی برود و رویکرد انگلیسی-آمریکایی^۵ خود را کاهش دهد.

همان‌طور که بحث شد، دیدگاه‌های مختلفی درباره تدریس و یادگیری فرهنگ در آموزش زبان انگلیسی وجود دارد و این امر بررسی دیدگاه‌های زبان‌آموزان را در این زمینه حائز اهمیت می‌سازد.

¹ English as a Lingua Franca

² Nizegorodcew

³ Volkman

⁴ target culture teaching and learning

⁵ Englishes

⁶ global

⁷ Anglo-American

۳. جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها

این پژوهش در دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه الزهراء^(س) (یک دانشگاه تک‌جنسیتی برای بانوان در تهران) انجام گرفت. هشتاد و نه نفر از زبان‌آموزان زن دوره کارشناسی بالای ۱۸ سال این دانشگاه که در حال گذراندن واحد درسی زبان عمومی یا انگلیسی پیش‌دانشگاهی بودند مورد مطالعه قرار گرفتند. در انجام این پژوهش، از روش پژوهش کیفی^۱ استفاده شد. داده‌ها از سه منبع اصلی جمع‌آوری شدند: پرسش‌نامه، مصاحبه و مشاهده. برای ایجاد سه گانه‌سازی^۲ (دورنی^۳، ۲۰۰۷) و افزایش قابلیت اطمینان^۴ پژوهش (لینکلن^۵ و گوبا^۶، ۱۹۸۵)، چندین روش جمع‌آوری داده استفاده شد که به قرار زیرند.

برای زبان‌آموزان یک پرسش‌نامه^۷ باز^۷ به فارسی طراحی شد زیرا زبان‌آموزان در کلاس‌های زبان عمومی یا پیش‌دانشگاهی معمولاً از مهارت زبانی بالایی برخوردار نیستند و نمی‌توانند به سئوالات به انگلیسی پاسخ دهند. پرسش‌نامه طراحی شده برای رفع اشکالات توسط چند نفر قبل از مطالعه اصلی پیش‌مطالعه^۸ شد. بر اساس نتایج حاصل از پرسش‌نامه، و با در نظر گرفتن تنوعی که در دیدگاه‌ها وجود داشت، با ۲۲ زبان‌آموز در گروه‌های چهار تا پنج نفره مصاحبه نیمه‌ساختاریافته^۹ انجام گرفت و همه مصاحبه‌ها ضبط و برای تحلیل کلمه به کلمه ترانویسی^{۱۰} شدند. یادداشت‌برداری^{۱۱} در طول مصاحبه صورت گرفت. تمامی مصاحبه‌ها نیز به زبان فارسی انجام شدند. سئوالات مصاحبه‌ها باز و شبیه سئوالات پرسش‌نامه برای شرح بیشتر بودند. در مجموع پنج کلاس (چهار کلاس زبان عمومی انگلیسی و یک کلاس زبان پیش‌دانشگاهی) در طول ۲۶ جلسه مشاهده^{۱۲} شدند. در

¹ qualitative

² triangulation

³ Dörnyei

⁴ dependability

⁵ Lincoln

⁶ Guba

⁷ open-ended

⁸ pilot

⁹ semi-structured interview

¹⁰ transcribe

¹¹ field notes

¹² observe

حین مشاهدات، هیچ‌گونه دخالتی در کلاس‌ها صورت نگرفت اگرچه یک لیست بررسی برای مشاهده^۱ که به‌منظور یادداشت‌برداری طراحی و پیش‌مطالعه شده بود، استفاده شد. به‌علاوه، تمامی کلاس‌ها ضبط شدند و قسمت‌هایی از آنها برای تحلیل، آوانویسی شدند. پژوهش حاضر بر اساس دیدگاه‌های شرکت‌کنندگان درباره تدریس و یادگیری فرهنگ در آموزش زبان انگلیسی و بر اساس تعریف آنها از فرهنگ بوده و هدف ایجاد یک الگو از درون موضوعات برآمده از طریق تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده بوده است. برای تحقق بخشیدن به این هدف، نظریه زمینه‌دار^۲ برای تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده شد. در ابتدا، تمامی مصاحبه‌های ضبط شده کلمه به کلمه و قسمت‌هایی از مشاهده‌ها آوانویسی شدند. پس از مرحله آوانویسی، مقدار زیادی داده‌های خام شامل آوانویسی‌ها، پرسش‌نامه‌ها و یادداشت‌ها به دست آمد. همان‌طور که مکسول^۳ (۲۰۰۵) اظهار می‌دارد، خواندن این داده‌ها اولین مرحله از پژوهش کیفی است. بنابراین، داده‌های جمع‌آوری شده چندین بار مطالعه شدند. هم‌چنین نظرات ابتدایی نسبت به مقولات^۴ و روابط^۵ یادداشت شدند. سپس این داده‌های خام نیاز به سازمان‌دهی داشتند (برگ^۶، ۲۰۰۱). لذا، به‌منظور طبقه‌بندی داده‌ها از کدگذاری^۷ استفاده شد (مکسول، ۲۰۰۵). کدگذاری داده‌ها در سه مرحله انجام شد: کدگذاری باز^۸ از طریق خوانش خط به خط^۹ صورت گرفت و مفاهیم کلیدی شناسایی و به‌عنوان کد فهرست شدند. در مرحله دوم، کدگذاری محوری^{۱۰} انجام گرفت و از این طریق داده‌ها و طبقه‌بندی آنها به هم مرتبط شدند و در مرحله آخر، کدگذاری انتخابی^{۱۱} انجام شد و یک دسته اصلی^{۱۲} انتخاب شد و به دیگر دسته‌ها مرتبط گردید (استراس^{۱۳} و کربین^۱، ۱۹۹۰، به نقل از جونز^۲ و همکاران، ۲۰۰۶).

¹ observation checklist

² grounded theory

³ Maxwell

⁴ categories

⁵ relationships

⁶ Berg

⁷ coding

⁸ open coding

⁹ line-by-line reading

¹⁰ axial coding

¹¹ selective coding

¹² core category

¹³ Strauss

۴. نتایج

زبان‌آموزان پژوهش حاضر، فرهنگ را اساساً به‌عنوان مجموعه‌ای از عقاید، سنت‌ها، آداب و رسوم و روش زندگی تعریف کردند. برخی از این تعاریف به قرار زیرند:

فرهنگ مجموعه‌ای از سنت‌ها و آداب و رسوم و شیوه زندگی به‌مثابه فرهنگ شامل آداب و رسوم و تمام اعمال ما اعم از نشستن، برخاستن، خوردن، گفتگو... است. فرهنگ به مجموعه‌ای از عقاید، آداب و سنن و رفتار گفته می‌شود که از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود.

شکل ۱. تعاریف برخی از زبان‌آموزان از فرهنگ، پرسش‌نامه و مصاحبه، پاییز ۱۳۹۱

تعدادی از زبان‌آموزان در تعریف فرهنگ اشاره کرده بودند که فرهنگ همان زبان است و آن را با هویت افراد مرتبط می‌دانستند. بیشتر زبان‌آموزان تعریفشان از زبان، وسیله‌ای برای ارتباط بود و برخی از زبان‌آموزان معتقد بودند که زبان همان فرهنگ است. از این رو، برای بسیاری از زبان‌آموزان، فرهنگ و زبان مرتبط بودند اگرچه که تعدادی از آنها فرهنگ و زبان را بی‌ارتباط و تعداد اندکی آنها را غیرمرتبط می‌دانستند. کسانی که زبان و فرهنگ را مرتبط می‌دانستند معتقد بودند که این رابطه دوطرفه و جدایی‌ناپذیر است. برای مثال، دو نفر از زبان‌آموزان چنین اعتقاد داشتند:

رابطه‌ای که بین زبان و فرهنگ هست لاینفک و جدایی‌ناپذیره. زبان جزئی از فرهنگ است و فرهنگ جزئی از زبان و این دو رابطه‌ای جدانشدنی با یکدیگر دارند و هر دو مکمل یکدیگرند.

شکل ۲. پرسش‌نامه و مصاحبه، پاییز ۱۳۹۱

تعداد کمی از زبان‌آموزان که معتقد بودند زبان و فرهنگ بی‌ارتباط هستند، نظر خود را این‌گونه توجیه کردند:

¹ Corbin

² Jones

یک فرانسوی با یک آفریقایی اگرچه زبان مشترکی دارند، اما تفاوت‌های فرهنگی زیادی دارند. چند کشور که زبان مشترک دارند ممکن است فرهنگ‌های نسبتاً نزدیک داشته باشند مانند کشورهای عربی اما قطعاً اشتراک زبان به معنی اشتراک فرهنگ نیست.

شکل ۳. پرسش نامه، پاییز ۱۳۹۱

اگرچه عقاید زبان‌آموزان درباره تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد در آموزش زبان انگلیسی بسیار متنوعند، به طور کلی می‌توان گفت گروهی با تدریس و یادگیری فرهنگ موافقت و گروهی مخالفند. اما این موافقت و مخالفت به طور مطلق نبود. برای مثال، موافقان تدریس و یادگیری فرهنگ معتقد بودند این امر باید بر طبق معیارهایی صورت گیرد و برای مخالفان تدریس و یادگیری فرهنگ نیز شرایطی وجود داشت که فرهنگ مقصد می‌توانست یا حتی می‌بایست تدریس شود. به طور کلی، بیشتر زبان‌آموزان (۶۳ نفر از ۸۹ نفر) از تدریس و یادگیری فرهنگ حمایت کردند اما از نظر آنان تدریس و یادگیری فرهنگ باید بر اساس معیارهایی محقق گردد.

در ابتدا، تعریف زبان‌آموزان از تدریس فرهنگ و یادگیری فرهنگ حائز اهمیت است زیرا آنها معتقد بودند که یادگیری فرهنگ مقصد صرفاً برای آشنا شدن است نه قبول کردن آن و تدریس فرهنگ مقصد نباید ارزش‌های فرهنگ مقصد را تزریق، تبلیغ و تحمیل کند. زبان‌آموزانی که موافق تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد در آموزش زبان انگلیسی بودند دلایلی را مطرح کردند. دلیل اصلی این بود که از طریق تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد، آنها می‌توانند زبان را بهتر و راحت‌تر یاد بگیرند چرا که زبان مقصد برای آنها ملموس‌تر می‌شود و به این شیوه زبان‌آموزان یاد می‌گیرند که چگونه از زبان استفاده کنند. یکی از زبان‌آموزان گفت:

دوستن فرهنگ به یادگیری اون زبان کمک می‌کنه و باعث می‌شه بتونیم راحت‌تر زبانش رو یاد بگیریم.

شکل ۴. مصاحبه، ۲۳ مهر، ۱۳۹۱

برخی از زبان‌آموزان بر این باور بودند که بعضی از واژه‌ها و اصطلاحات بار فرهنگی دارند و لذا از طریق تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد آنها می‌توانند این واژه‌ها و اصطلاحات را بهتر درک کنند.

اصطلاحاتی که در یک زبان وجود دارد دقیقاً متصل به فرهنگ آن زبان می‌باشد مثلاً یک کلمه یا یک اصطلاح در یک فرهنگ یک جور معنی می‌شود و در فرهنگ دیگر جور دیگر از آن برداشت می‌شود.

شکل ۵. پرسش‌نامه، ۲۰ مهر، ۱۳۹۱

دلیل بعدی برای تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد این بود که از این طریق زبان‌آموزان می‌توانند ارتباط و تعامل بهتری ایجاد کنند مخصوصاً اگر بخواهند با سخنگویان بومی^۱ ارتباط برقرار کنند. برای مثال، یکی از زبان‌آموزان گفت:

من برای ادامه تحصیل می‌خوام برم خارج از کشور برای همین لازمه که فرهنگ زبان انگلیسی رو بدونم.

شکل ۶. مصاحبه، ۳۰ مهر، ۱۳۹۱

دلیل دیگر، ایجاد انگیزه در زبان‌آموزان برای ادامه زبان‌آموزی بود. به‌علاوه، تعدادی از زبان‌آموزان اعتقاد داشتند که آشنایی با فرهنگ مقصد به‌طور ناخودآگاه اتفاق می‌افتد زیرا فرهنگ و زبان دو مقوله جدایی‌ناپذیر هستند و تدریس زبان خواسته یا ناخواسته تدریس فرهنگ را نیز به همراه دارد. چنین توجیهی با آنچه برخی از این زبان‌آموزان در مورد ارتباط فرهنگ و زبان گفته بودند سازگار است. برای مثال دو نفر از زبان‌آموزان نوشتند:

^۱ native speakers

به علت ارتباط بین فرهنگ و زبان نمی‌شود زبانی را به دیگری یاد داد بدون این که حرفی از فرهنگ صاحبان زبان زد.

به دلیل ارتباط بین فرهنگ و زبان، برای یادگیری زبان انگلیسی ناگزیر هستیم که فرهنگ آن هم تدریس شود. نمی‌شود که زبان یک ملت را تدریس کنیم اما از فرهنگ آن به دور باشیم. این امر خودبه‌خود در پروسه تدریس عملی می‌شود یعنی با آموزش زبان انگلیسی بخشی از فرهنگ آن هم تدریس می‌شود.

شکل ۷. پرسش‌نامه، پاییز ۱۳۹۱

برخی از زبان‌آموزان تأکید داشتند که تدریس فرهنگ باید شامل فرهنگ‌های مختلف باشد و صرفاً محدود به فرهنگ انگلیسی-آمریکایی نباشد چراکه از این طریق دانش عمومی آنها افزایش می‌یابد.

من الزام نمی‌دونم که فقط فرهنگ آمریکایی تدریس بشه. ما باید از تمام فرهنگ‌ها آگاهی داشته باشیم نسبت به تمام اندیشه‌ها تا بتوانیم بهترین رو انتخاب کنیم.

شکل ۸. مصاحبه، ۲۳ مهر، ۱۳۹۱

موضوعاتی که زبان‌آموزان علاقه به یادگیری آنها داشتند بیشتر شامل زندگی روزمره و روش زندگی مردم فرهنگ مقصد بود؛ مانند غذا، لباس، جشن‌ها، ازدواج، ارتباطات، خانواده، رفتارها، سنت‌ها و غیره. در این زمینه، یکی از زبان‌آموزان چنین نوشت:

برای من موضوعات اجتماعی مثل محیط کار، جمع خانوادگی، مهمانی‌ها و جشن‌ها، اعتقادات آنها، دید آنها نسبت به جهان و سایر مردمان، مشغولی‌های روزمره، تفریحات، و مشکلات زندگیشان جذاب است.

شکل ۹. پرسش‌نامه، پاییز ۱۳۹۱

دو نفر دیگر از زبان‌آموزان دلیل علاقه‌مند بودن خود را این‌گونه بیان می‌کنند:

همواره کنجکاوای انسان در پی دانستن است و چه بهتر که انسان وقتی زبان بیگانه‌ای را می‌آموزد فرهنگ آن را نیز بداند تا زبان آموخته‌شده با او عجین شود و به‌زودی آن را به فراموشی نسپارد. دوست دارم بدانم این ملی که انقلاب صنعتی را آغاز کرده‌اند و برای تداوم آن به همه جای دنیا دست‌درازی نموده‌اند چگونه مردمانی دارند.

شکل ۱۰. پرسش‌نامه، پاییز ۱۳۹۱

برخی از زبان‌آموزان نیز تأکید کردند که علاقه‌ای به دانستن آنچه با دین و فرهنگ آنها در تضاد است ندارند. برای مثال، یکی از زبان‌آموزان گفت:

از چیزهای جالبشون اون چیزهایی که به درد ما می‌خوره بهمون بگن اون چیزایی که ضد فرهنگ و مذهبون هست رو نگن.

شکل ۱۱. مصاحبه، ۴ آبان، ۱۳۹۱

در یکی از کلاس‌ها مشاهده شد که زبان‌آموزان به موضوع فرهنگ رأی داده بودند و راجع به آن سخنرانی کردند. انتخاب موضوع فرهنگ خود می‌تواند حاکی از علاقه زبان‌آموزان به این مقوله باشد.

زبان‌آموزان معتقد بودند تدریس و یادگیری فرهنگ باید بر طبق معیارهایی صورت گیرد. به عقیده آنها، تدریس و یادگیری فرهنگ باید مدیریت‌شده و کنترل‌شده باشد. آنها تأکید داشتند که فرهنگ مقصد نباید برتری داده شود و به زبان‌آموزان تحمیل و تزریق شود. هم‌چنین، فرهنگ خود زبان‌آموزان نباید تحقیر شود و فرهنگ مقصد جای آن را بگیرد. در واقع، هدف صرفاً باید آگاهی‌دادن باشد.

اگر این آگاهی‌دادن نشانه تبلیغ باشد از روی حب و بغض باشد از روی جهت‌گیری خاص باشد خیلی بده اما اگر آگاهی‌دادن صرف آگاهی باشد برای این که طرف آگاه باشد کورکورانه تقلید نکنه خوبه.

باید به منزله آشنایی باشد. اما من که کلاس زبان می‌رفتم می‌دیدم یه چیزی رو با ایران مقایسه می‌کردن مسخره می‌کردن و اون رو سعی می‌کردن ترویج بدن و تزریق می‌کردن. می‌خواستن جایگزین کنن. این جوری نباید باشه.

شکل ۱۲. مصاحبه، پاییز ۱۳۹۱

برخی از زبان‌آموزان اشاره داشتند که تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد نباید به گونه‌ای باشد که باعث غرب‌زدگی و ازخودبیگانگی شود و راه‌حل آنها تأکید بر فرهنگ خود زبان‌آموزان بود.

بهتر است این تدریس زبان که با انتقال یک فرهنگ است در کنارش توضیحاتی متناسب با فرهنگ خودمان داده شود تا به نوعی ازخودباختگی و غرب‌زدگی جلوگیری شود. به نظر من باید از فرهنگ خودمونم بگیریم که خودمون رو بشناسیم خودمون رو باور داشته باشیم. امام خمینی خیلی به خودباوری تأکید می‌کردن.

شکل ۱۳. پرسش‌نامه و مصاحبه، پاییز ۱۳۹۱

به عقیده برخی از زبان‌آموزان، هدف از یادگیری زبان باید در تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد در نظر گرفته شود. کسانی که قصد دارند به خارج از کشور بروند و یا با سخنگویان بومی در ارتباط باشند باید در مورد فرهنگ مقصد بدانند. برای مثال، دو نفر از زبان‌آموزان چنین اشاره داشتند:

بستگی به نوع کلاس‌ها دارد. اگر هدف فقط یادگیری کلمات یا گرامر برای استفاده روزانه مثل کامپیوتر و خواندن متون معمولی باشد یادگیری فرهنگ چندان تأثیری ندارد، کمالین که اگر یاد داده شود، منافع بسیاری دارد و اطلاعات فرد بالا می‌رود. اگر کسی بخواد بره خارج از کشور حالا بیشتر باید سعی کنه ببینه اونا چه طوری هستن دنبال لغاتی بگرده که بار فرهنگی دارن.

شکل ۱۴. پرسش‌نامه و مصاحبه، پاییز ۱۳۹۱

بیشتر زبان‌آموزان بر این باور بودند که هدف کلاس‌های زبان در دانشگاه تدریس زبان است نه فرهنگ. یکی از دانشجویان در این مورد بیشتر توضیح می‌دهد:

ما نمی‌تونیم خیلی تدریس فرهنگ داشته باشیم چون ما سعی می‌کنیم زبان انگلیسی رو بخونیم و نمره‌اش رو بگیریم. خیلی کسی توجه به فرهنگ نمی‌کنه. معمولاً تو دانشگاه هدف این نیستش. فکر نمی‌کنم باشه چون که از یک کلاس بیست‌نفره شاید برای پنج نفر این موقعیت پیش بیاد که در طول عمرشون بخوان برن کشور خارجی و با آدم‌هاش ارتباط برقرار کنن.

شکل ۱۵. مصاحبه، ۱۱ آبان، ۱۳۹۱

سن زبان‌آموزان نیز برای برخی از زبان‌آموزان پژوهش حاضر در امر تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد اهمیت داشت. دو نفر از زبان‌آموزان چنین توضیح دادند:

تدریس فرهنگ زمانی باید باشد که شخصیت انسان شکل گرفته باشد زیرا اگر در سنین کودکی باشد آن فرهنگ را جزء فرهنگ خود به کار می‌برد. فرهنگ زبان انگلیسی باید در کلاس‌هایی تدریس شود که سن دانش‌آموزان به حدی رسیده باشد که آنها بتوانند فرهنگ زبان انگلیسی را از فرهنگ ایران تمیز دهند و آنها را مقایسه کنند و الا تدریس فرهنگ زبان بیگانه در کلاسی که دانش‌آموزان قدرت تفکیک آن را از فرهنگ ایران ندارند اشتباه است.

شکل ۱۶. پرسش‌نامه، پاییز ۱۳۹۱

۱۶۰ / دیدگاه‌های زبان‌آموزان در مورد مفهوم فرهنگ و بازتاب آن در آموزش زبان انگلیسی به دانشجویان ایرانی

میزان مهارت زبانی^۱ نیز به‌عنوان یک معیار در تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد توسط تعداد اندکی از زبان‌آموزان مطرح شد.

فعالاً تو خود زبان این قدر ضعف داریم که اصلاً وقت نمی‌شه به فرهنگ بپردازیم. تو سطح‌های پایین فرهنگ نباید تدریس شه باید بذاریم برای سطح‌های بالاتر.

شکل ۱۷. مصاحبه، پاییز ۱۳۹۱

در باره کتاب‌های زبان، برخی از زبان‌آموزانی که موافق تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد بودند اعتقاد داشتند که به دلیل جدایی ناپذیری زبان و فرهنگ کتاب‌های زبان خواسته یا ناخواسته شامل فرهنگ مقصد می‌باشند.

الان فرهنگ تو کتابا هست. تو reading (متن) ها هست. اول کتاب‌های زبان راجع به سلام احوال- پرسیه مثلاً عکس کشیده به آقای چینی خم شده به هندی دستاشو به هم زده به آمریکایی داره دست می‌ده این فرهنگه دیگه.

شکل ۱۸. مصاحبه، ۲۳ مهر، ۱۳۹۱

برخی دیگر اعتقاد داشتند که کتاب‌های زبان باید شامل فرهنگ مقصد- به همان دلایلی که در مورد تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد ذکر کرده بودند و با در نظر گرفتن معیارهایی که مطرح کرده بودند- باشد. هم‌چنین، بسیاری از زبان‌آموزان تأکید بر حضور فرهنگ خود زبان‌آموزان (فرهنگ ایرانی- اسلامی در مورد شرکت‌کنندگان پژوهش حاضر) داشتند و یکی از آنها اظهار داشت:

من آرزومه به روز به کتاب زبان باز کنم بینم کتاب انگلیسی درس می‌ده اما فرهنگ ایرانی رو منتقل می‌کنه... جای بزرگان دینمون، بزرگان علمی، فرهنگیمون، دانشمندمون، شعرامون، حافظ، سعدی خیلی تو کتابا خالیه. می‌دونی چرا؟ چون وارد می‌شن خودمون نمی‌نویسیمون.

شکل ۱۹. مصاحبه، ۴ آبان، ۱۳۹۱

¹ level of language proficiency

به علاوه، برخی از زبان آموزان معتقد بودند که کتاب‌های زبان می‌توانند علاوه بر فرهنگ مقصد فرهنگ‌های دیگر را نیز شامل شوند.

آن دسته از زبان آموزانی که با تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد در آموزش زبان انگلیسی مخالف بودند دلایلی را مطرح کردند. عده‌ای از آنها باور داشتند که زبان انگلیسی یک زبان بین‌المللی و برای ارتباط بین‌المللی است و لذا نیازی به تدریس فرهنگ آمریکایی یا انگلیسی نیست. در این خصوص، سه نفر از زبان آموزان این گونه توضیح دادند:

من ضرورتی نمی‌بینم فرهنگ تدریس بشه چون انگلیسی زبان بین‌المللیه و این نیست که حالا چون ریشه‌اش آمریکا یا انگلیسه ما مطابق فرهنگ اونا باشیم. ما این زبان رو یاد می‌گیریم تا ارتباط برقرار کنیم چون زبان جهانه آدم هر جا بره می‌تونه ارتباط برقرار کنه ولی باید فرهنگ و آداب و رسوم خودشو داشته باشه.

ما احتیاجی به فرهنگ انگلیسی نداریم چون زبان انگلیسی را نیاز داریم برای این که بتونیم با جهان در ارتباط باشیم ولی احتیاجی به فرهنگ انگلیسی نداریم چون در جهان هم باید مبلغ فرهنگ خودمون باشیم.

فرهنگ هر کشور مختص آن کشور است و زبان انگلیسی یک زبان بین‌المللی است و فرهنگ آن یک فرهنگ بین‌المللی نیست که آموزش داده شود.

شکل ۲۰. پرسش‌نامه و مصاحبه، پاییز ۱۳۹۱

به علاوه، تعداد زیادی از مخالفین تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد در مورد تهاجم فرهنگی که به نظر آنها سیاست غرب به عنوان قدرت برتر برای استعمار است، نگران بودند. دو نفر از آنها چنین اظهار داشتند:

چون جوانان ما در یک دوره بدی از تهاجم فرهنگی قرار گرفته‌اند و دچار خودگمگشتگی شده‌اند در ضمن مطبوعات جهانی آن‌قدر در مورد فرهنگ کشورهای غربی تبلیغ می‌کنند تا فرهنگ ایرانی‌ها را مطابق فرهنگ خودشان تغییر دهند و این کار ما و تدریس فرهنگ آنها کمکی به نابودی فرهنگ ایرانی است و تهاجم فرهنگی را تشدید کردن. به نظر من بد نیست که برای مقایسه دو فرهنگ چیزهایی گفته شود اما تدریس آن به صورت جدی و اثرگذار اصلاً خوب نیست و در واقع همان رواج فرهنگ غربی است که رهبر معظم انقلاب با آن مخالفند.

شکل ۲۱. پرسش‌نامه، پاییز ۱۳۹۱

هم‌چنین، تعدادی از زبان‌آموزان مخالف با تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد، معتقد بودند که فرهنگ مقصد نباید تدریس شود چون با ارزش‌های اسلامی و فرهنگ ایرانی آنها تطابق ندارد و فرهنگ خودشان بسیار غنی‌تر از فرهنگ آمریکایی و انگلیسی است.

با تدریس فرهنگ زبان انگلیسی تا حدودی مخالفم چون فرهنگ ما خیلی غنی‌تر از آمریکایی‌هاست کلاً فرهنگ غرب یه چیزایی رو قبول داره که با اسلام مطابقت نداره. اغلب فرهنگ‌های غلط آنها که با عقاید اسلامی ما در تضاد است در کتاب‌های زبان مطرح شده است مثل رابطه دختر و پسر، روابط آزاد و بدون مرز، نوع پوشش و... مخالف تدریس فرهنگ هستم زیرا فرهنگ زبان انگلیسی مغایر با فرهنگ اسلامی است.

شکل ۲۲. پرسش‌نامه و مصاحبه، پاییز ۱۳۹۱

۵. بحث و نتیجه‌گیری

زبان‌آموزان پژوهش حاضر فرهنگ را بیشتر در ارتباط با فرهنگ با C کوچک تعریف کردند که شامل عقاید، سنت‌ها، آداب و رسوم و روش زندگی می‌شد و این نتیجه با نتیجه زیبکا (۲۰۱۱) در تضاد است که در آن زبان‌آموزان فرهنگ را بیشتر با فرهنگ با C بزرگ مرتبط دانستند. مشابه تعبیر سلوور^۱ (۲۰۰۴) می‌توان گفت که درک فرهنگ در ارتباط با C

^۱ Saluveer

کوچک بیانگر این است که زبان آموزان فرهنگ را فقط متعلق به افراد فرهیخته نمی دانند بلکه آنها فرهنگ را امری وابسته به توده مردم تلقی می کنند. لذا این نشان می دهد که زبان آموزان از این حقیقت که فرهنگ محدود به روشنفکران نیست آگاهی دارند. برخلاف نتیجه پژوهش میراش^۱ (۲۰۰۶)، اغلب زبان آموزان فرهنگ و زبان را مرتبط دانستند و از ارتباط موجود بین فرهنگ و زبان آگاهی داشتند.

نتایج پژوهش حاضر نشان داد که بیشتر زبان آموزان موافق تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد بودند چراکه تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد باعث درک و استفاده بهتر از زبان و در نتیجه ارتباط بهتر می شود. هم چنین، تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد باعث افزایش انگیزه می گردد. جدایی ناپذیری زبان و فرهنگ نیز به عنوان دلیلی برای تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد مطرح شد. به علاوه، تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد باعث افزایش آگاهی زبان آموزان از فرهنگ خودشان می شود و هم چنین دانش عمومی آنها را بالا می برد. برخی از این دلایل شبیه دلایلی هستند که زبان آموزان پژوهش های زیبکا (۲۰۱۱)، سانگ و چن (۲۰۰۸) و دوریم و بیورت (۲۰۱۰) مطرح کردند.

نتایج پژوهش حاضر نشان داد که بیشتر زبان آموزان علاقه مند به یادگیری فرهنگ مقصد هستند خصوصاً در مورد بخش هایی که با فرهنگ با c کوچک در ارتباطند که این امر با تعریف زبان آموزان از فرهنگ سازگاری دارد. این نتیجه نیز با نتیجه پژوهش سلوور (۲۰۰۴) هم سو است.

زبان آموزان پژوهش حاضر معتقد بودند که تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد باید بر طبق معیارهایی تحقق یابد که عبارتند از: در نظر گرفتن هدف از زبان آموزی، توجه به فرهنگ خود زبان آموز، تبلیغ نکردن فرهنگ مقصد، سن و میزان مهارت زبانی زبان آموزان. زبان آموزان در پژوهش دوریم و بیورت (۲۰۱۰) نیز که تا حدودی با تدریس فرهنگ زبان مقصد موافق بودند اظهار داشتند که فرهنگ مقصد باید تدریس شود اما نباید بر فرهنگ خود زبان آموز تحمیل شود و بر اهمیت فرهنگ بومی زبان آموز تأکید داشتند.

^۱ Merrouche

زبان آموزان زییکا (۲۰۱۱) اعتقاد داشتند که هر چه یادگیری فرهنگ مقصد زودتر شروع شود بهتر است و در واقع یادگیری فرهنگ مقصد باید در اولین برخورد با زبان مقصد شروع شود. در مقابل، زبان آموزان پژوهش حاضر باور داشتند که تدریس فرهنگ مقصد در کلاس‌هایی که زبان آموزان آن خیلی جوان هستند نباید صورت گیرد زیرا آنها به اندازه کافی به بلوغ فکری نرسیده‌اند تا بتوانند بین فرهنگ مقصد و فرهنگ خودشان تمایز قائل شوند.

یکی دیگر از نتایج پژوهش حاضر حمایت برخی از زبان آموزان از چندفرهنگی^۱ است - بدین معنا که آموزش زبان انگلیسی نه تنها شامل فرهنگ مقصد شود بلکه فرهنگ‌های دیگر را نیز دربرگیرد- که این در راستای نظر پژوهشگرانی است که از این امر در آموزش زبان انگلیسی حمایت می‌کنند (مانند، بیکر، ۲۰۱۲؛ کرمش، ۲۰۱۱؛ سرکو و همکاران، ۲۰۰۵؛ هو، ۲۰۰۹).

عقاید زبان آموزان درباره حضور فرهنگ مقصد در کتاب‌های زبان انگلیسی در راستای عقاید آنها درباره تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد در آموزش زبان انگلیسی بود. به عبارت دیگر، کسانی که از تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد حمایت کرده بودند اعتقاد داشتند که کتاب‌های زبان یا شامل فرهنگ مقصد هستند (خواسته یا ناخواسته) یا باید باشند و کسانی که مخالف تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد بودند باور داشتند که کتاب‌های زبان نباید شامل فرهنگ مقصد باشند. به طور کلی، بیشتر زبان آموزان طرفدار حضور فرهنگ مقصد در کتاب‌های زبان بودند و مانند زبان آموزان پردرمو (۱۹۹۲) طرفدار چندفرهنگی در کتاب‌های زبان انگلیسی بودند. زبان آموزان زییکا (۲۰۱۱) به شدت منتقد کتاب‌های زبانشان بودند چراکه از نظر آنان هیچ کمکی به یادگیری الگوهای رفتاری و زبانی نمی‌کنند. در مقابل، تنها نقد زبان آموزان پژوهش حاضر عدم حضور فرهنگ خودشان در کتاب‌های زبان بود.

زبان آموزان پژوهش حاضر که با تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد مخالف بودند نگران بودند که تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد ممکن است باعث تهاجم فرهنگی شود

¹ multiculturalism

² Ho

و لذا باید از آن جلوگیری شود. این نگرانی‌ها برخلاف چیزی است که پیشقدم و صبوری (۲۰۱۱ب) در پژوهش خود یافتند. طبق این پژوهش، تمایل زیادی برای قبول فرهنگ مقصد از سوی زبان‌آموزان انگلیسی ایرانی وجود دارد.

هم‌چنین، تعدادی از زبان‌آموزان پژوهش حاضر معتقد بودند که زبان انگلیسی یک زبان بین‌المللی است و لذا نمی‌تواند به یک فرهنگ خاص محدود باشد و این نتیجه برخلاف نتیجه پژوهش‌های پیشقدم و صبوری (۲۰۱۱الف، ۲۰۱۱ب)، حاکی از آن است که زبان‌آموزان از مسئله انگلیسی‌های جهان آگاهی دارند.

تعدادی از زبان‌آموزان دوریم و بیورت (۲۰۱۰) نیز با تدریس فرهنگ مقصد به دلیل امپریالیسم فرهنگی و فساد فرهنگی که تدریس فرهنگ مقصد ممکن است ایجاد کند مخالف بودند و برای آنها حفظ فرهنگ و هویت خودشان بسیار مهم بود.

به‌علاوه، پژوهش جبین و کاظم شاه (۲۰۱۱) نشان می‌دهد که بیشتر زبان‌آموزان دید منفی نسبت به تدریس فرهنگ مقصد دارند و تحلیل جبین و کاظم شاه این است که این واکنشی است که عموماً کشورهای اسلامی در مقابل تدریس مطالبی که بار فرهنگی دارند از خود نشان می‌دهند و این تعبیر می‌تواند در مورد ایران به‌عنوان یک کشور اسلامی نیز صدق کند، همان‌طور که برخی از زبان‌آموزان این پژوهش اظهار داشتند که بعضی اوقات فرهنگ مقصد با ارزش‌های اسلامی آنها در تضاد است. شایان ذکر است که زبان‌آموزان سعودی در پژوهش الحق^۲ و صمدی^۳ (۱۹۹۶) در مقابل اعتقاد داشتند که استفاده از زبان انگلیسی، استفاده‌کنندگان آن را غرب‌زده نمی‌کند و هویت ملی و تعهدات مذهبی آنان را ضعیف نمی‌کند. به‌عقیده آنان، یادگیری زبان انگلیسی در واقع یک وظیفه دینی و ملی است.

به‌طور کلی، نتایج پژوهش حاضر نشان داد که بیشتر زبان‌آموزان موافق تدریس و یادگیری فرهنگ مقصد هستند چرا که رابطه زبان و فرهنگ این را ایجاب می‌کند و همان‌طور که میر (۲۰۰۳) بحث می‌کند، مادامی که خود^۴ به‌عنوان استفاده‌کننده زبان وجود

¹ World Englishes

² F. A. Al Haq

³ O. Smadi

⁴ self

دارد، فرهنگ نیز وجود دارد زیرا این خود محصول یک فرهنگ می‌باشد. روبرتز^۱ و همکاران (۲۰۰۱) معتقدند که هیچ زبانی خنثی و بدون بار فرهنگی نیست و آنچه زبان-آموزان نیاز دارند حساسیت و درک فرهنگی^۲ است. به‌علاوه کیامن^۳ (۲۰۰۴) اظهار می‌دارد که اگرچه انگلیسی به‌عنوان یک زبان بین‌المللی محدود به یک فرهنگ خاص ملی نمی‌باشد اما این بدین معنا نیست که از نظر فرهنگی خنثی است و چنین دیدگاهی نسبت به زبان انگلیسی همان‌طور که فیلیپسن (۲۰۰۹) و فیلیپسن و اسکوت‌تاب-کنگس^۴ (۲۰۰۹) اشاره می‌کنند، زبان انگلیسی را از قدرت‌های پشت آن جدا می‌کند. بنابراین، میر (۲۰۰۳) نتیجه می‌گیرد که تدریس زبانی که مسئول و متعهد است بُعد فرهنگی آن را نادیده نمی‌گیرد. در واقع، فرهنگ می‌تواند نقش مهمی را در آموزش زبان ایفا کند و درعین حال از امپریالیسم زبانی و فرهنگی نیز جلوگیری کند.

نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که اغلب کتاب‌هایی که در کلاس‌های زبان تدریس می‌شوند وارداتی هستند و توسط نویسندگان داخلی نوشته نمی‌شوند. بنابراین، زمان آن رسیده است که کتاب‌هایی با کیفیت بهتر طراحی شوند و این نکته باید در نظر گرفته شود که زبان‌آموزان نه تنها علاقه‌مند به حضور فرهنگ خودشان بلکه فرهنگ‌های دیگر در کتاب‌های زبان هستند که البته تمرکز بیشتر باید بر روی فرهنگ خودی باشد. در این راه، نویسندگان ایرانی می‌توانند از کمک متخصصان سخنگویان بومی در زمینه تهیه و تدوین مطالب درسی کمک بگیرند. به‌علاوه، براساس نتایج این پژوهش مطالب درسی باید با اهداف، سن و میزان مهارت زبانی زبان‌آموز نیز هماهنگی داشته باشد.

پژوهش حاضر به عقاید زبان‌آموزان انگلیسی ایرانی دانشگاه الزهرا^(س) محدود می‌شود. لذا، نمی‌توان نتایج این پژوهش را به دیگر دانشگاه‌ها تعمیم داد. شرکت‌کنندگان در این پژوهش همگی زن بودند و احتمال تأثیر جنسیت بر نتایج، بررسی نشده است. هم‌چنین، ملیت همه شرکت‌کنندگان ایرانی بود و به همین دلیل نتایج حاصل شده را نمی‌توان به ملیت‌های دیگر تعمیم داد. هر یک از این عوامل می‌توانند به‌عنوان یک عامل تأثیرگذار در

¹ Roberts

² cultural sensitivity and understanding

³ Kayman

⁴ Skutnabb-Kangas

پژوهش‌های بعدی مورد بررسی قرار گیرند. برای مثال، به دلیل این که نتایج پژوهش حاضر نشان داد که ارزش‌های اسلامی برای برخی از شرکت‌کنندگان بسیار مهم بودند، می‌توان پژوهش‌های مشابهی در دیگر کشورهای اسلامی نیز انجام داد و نتایج به‌دست‌آمده را با نتایج پژوهش‌های انجام‌گرفته در سایر کشورهای غیراسلامی مقایسه کرد.

منابع

خامنه‌ای، علی (۱۳۷۱). فرهنگ و تهاجم فرهنگی: برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای «مدظله العالی». قم: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

خمینی، روح‌الله (۱۳۶۱). صحیفه نور. جلد‌های اول، ششم و دهم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

سیاهپوش، امیر و علی آقاپور (۱۳۹۰). فرهنگ در منظر مقام معظم رهبری. تهران: موسسه نشر شهر.

کتابی، سعید و محمدرضا طالبی نژاد (۱۳۸۸). «الگوهای فرهنگی-اجتماعی ارائه‌شده در کتاب‌های آموزش زبان انگلیسی دبیرستان‌های ایران از نظر میزان ایجاد انگیزش روحیه تحقیق و تتبع». مجله آموزش مهارت‌های زبان دانشگاه شیراز. ۱. صص ۴۹-۴۱.

نگرشی موضوعی بر وصیت‌نامه سیاسی الهی امام خمینی (س). (۱۳۷۲). تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

Adaskou, K., D. Britten & B. Fahsi (1990). "Design Decisions on the Cultural Content of a Secondary English Course for Morocco". *ELT Journal*. 44. pp.3-10. doi:10.1093/elt/44.1.3.

Al Haq, F.A. & O. Smadi (1996). "Spread of English and Westernization in Saudi Arabia". *World Englishes*. 15. pp.307-317. doi:10.1111/j.1467-971X.1996.Tb00117.x

Alptekin, C. (1993). "Target-Language Culture in EFL Materials". *ELT Journal*. 47. pp. 136-143. doi:10.1093/elt/47.2.136.

_____ & M. Alptekin (1984). "The Question of Culture: EFL Teaching in Non-English-Speaking Countries". *ELT Journal*. 38. pp. 14-20. doi:10.1093/elt/38.1.14.

- Atkinson, D. (1999). "TESOL and Culture". *TESOL Quarterly*. 33. pp. 625-654. doi:10.2307/3587880.
- Baker, W. (2003). "Should Culture be an Overt Component of EFL Instruction outside of English Speaking Countries? The Thai Context". *Asian EFL Journal*. 5. <http://www.asia-n-efljournal.com/dec_03_sub.wb.php>
- _____ (2012). "From Cultural Awareness to Intercultural Awareness: Culture in ELT". *ELT Journal*. 66. pp. 62-70. doi:10.1093/elt/ccr017.
- Baradaran, A. (1988). The Role of Culture in ELT in Iran. Master's Thesis. Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.
- Bennett, M.J. (1997). "How Not to Be a Fluent Fool: Understanding the Cultural Dimension of Language". *New Ways in Teaching Culture*. A.E. Fantini (ed.). Alexandria, VA: TESOL. pp. 16-21.
- Berg, B.L. (2001). *Qualitative Research Methods for the Social Sciences* (4th ed.). Boston: Allyn & Bacon.
- Byram, M. (1997). *Teaching and Assessing Intercultural Communicative Competence*. Clevedon, England: Multilingual Matters.
- _____ & P. Grundy (2003). "Context and Culture in Language Teaching and Learning". *Context and Culture in Language Teaching and Learning*. M. Byram & P. Grundy (eds.). Clevedon, England: Multilingual Matters. pp. 1-3.
- Canagarajah, A.S. (1999). *Resisting Linguistic Imperialism in English Language Teaching*. Oxford: Oxford University Press.
- Chastain, K. (1988). *Developing Second-Language Skills: Theory and Practice* (3rd ed.). New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Cheung, C. (2001). "The Use of Popular Culture as a Stimulus to Motivate Secondary Students' English Learning in Hong Kong". *ELT Journal*. 55. pp.55-61. doi:10.1093/elt/55.1.55.
- Damen, L. (1987). *Culture Learning: The Fifth Dimension in the Language Classroom*. Reading, MA: Addison-Wesley.
- Derenowski, M. (2011). "Strangers in Paradise: The Role of Target Language Culture in Foreign Language Teaching Materials". *Aspects of Culture in Second Language Acquisition and Foreign Language Learning*. J. Arabski & A. Wojtaszek (eds.). New York: Springer. pp. 273-285.

- Devrim, D.Y. & Y. Bayyurt (2010). "Students' Understandings and Preferences of the Role and Place of "Culture" in English Language Teaching: A Focus in an EFL Context". *TESOL Journal*. 2. pp. 4-23. <http://www.tesol-journal.com/PDF/A2V2_TESOL.pdf>
- Dörnyei, Z. (2007). *Research Methods in Applied Linguistics: Quantitative, Qualitative, and Mixed Methodologies*. Oxford: Oxford University Press.
- Galajda, D. (2011). "The Contribution of FL Learning Experiences to the Development of Multicultural Identity. *Aspects of Culture in Second Language Acquisition and Foreign Language Learning*. J. Arabski & A. Wojtaszek (eds.). New York: Springer. pp. 49-62.
- Genc, B., & E. Bada (2005). "Culture in Language Learning and Teaching". *The Reading Matrix*. 5. pp. 73-84. <http://www.reading-matrix.com/articles/genc_bada/article.pdf>
- Ho, S.T.K. (2009). "Addressing Culture in EFL Classrooms: The Challenge of Shifting from a Traditional to an Intercultural Stance". *Electronic Journal of Foreign Language Teaching*. 6. pp. 63-76. <<http://e-flt.nus.edu.sg/v6n12009/ho.pdf>>
- Holliday, A. (1994). *Appropriate Methodology and Social Context*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jabeen, F., & S. Kazim Shah (2011). "The Role of Culture in ELT: Learners' Attitude towards the Teaching of Target Language Culture". *European Journal of Social Sciences*. 23. pp. 604-613. <http://www.eurojournals.com/EJSS_23_4_10.pdf>
- Jenkins, J. (2007). *English as a Lingua Franca: Attitude and Identity*. Oxford: Oxford University Press.
- Jiang, G. (2006). "Necessity of Teaching Culture in Foreign Language Classroom. *Sino-US English Teaching*. 3. pp. 55-57. <<http://www.linguist.org.cn/doc/su200602/su20060211.pdf>>
- Jiang, W. (2000). "The Relationship between Culture and Language. *ELT Journal*. 54. pp. 328-334. doi:10.1093/elt/54.4.328.
- Jiang, Y. (2009). "On the Integration of Culture into EFL Teaching". *Asian Culture and History*. 1. pp. 144-147. <<http://www.ccsenet.org/journal/index.php/ach/article/view/3080/2847>>
- Jones, S.R., V. Torres & J. Arminio (2006). *Negotiating the Complexities of Qualitative Research in Higher Education: Fundamental Elements and Issues*. New York: Routledge.

- Kachru, B. B. (1976). "Models of English for the Third World: White Man's Linguistic Burden or Language Pragmatics?". *TESOL Quarterly*. 10. pp. 221-239. doi:10.2307/3585643.
- _____ (1986). *The Alchemy of English: The Spread, Functions and Models of Non-Native Englishes*. Oxford, England: Pergamon.
- Kayman, M. A. (2004). "The State of English as a Global Language: Communicating Culture". *Textual Practice*. 18. pp.1-22. doi:10.1080/0950236032000140131.
- Kilickaya, F. (2004). "Authentic Materials and Cultural Content in EFL Classrooms". *The Internet TESL Journal*. 10. <<http://iteslj.org/Techniques/Kilickaya-AuthenticMaterial.html>>
- Kramsch, C. (1993). *Context and Culture in Language Teaching*. Oxford: Oxford University Press.
- _____ (1998). *Language and Culture*. Oxford: Oxford University Press.
- _____ (2004). "The Language Teacher as Go-between". *Utbildning Demokrati*. 13. pp. 37-60. <http://www.oru.se/Extern/Forskning/Forskningsmiljoer/HumUS/Utbildning_och_Demokrati/Tidskriften/2004/Nr_3/Kramsch.pdf>
- _____ (2011). "Culture in Foreign Language Teaching" [Abstract]. *First Annual Conference of Challenges and Necessities Regarding Culture in the Quality of Teaching Foreign Languages*. Tehran. p. 1.
- Kroeber, A. & C. Kluckhohn (1954). *Culture: A Critical Review of Concepts and Definitions*. New York: Random House.
- Kubota, R. (1999). "Japanese Culture Constructed by Discourses: Implications for Applied Linguistics Research and ELT". *TESOL Quarterly*. 33. pp. 9-35. doi:10.23073588189.
- Lazaraton, A. (2003). "Incidental Displays of Cultural Knowledge in the Nonnative English Speaking Teacher's Classroom". *TESOL Quarterly*. 37. pp. 213-245. doi:10.2307/3588503.
- Lessard-Clouston, M. (1996). "Chinese Teachers' Views of Culture in their EFL Learning and Teaching". *Language, Culture and Curriculum*. 9. pp. 197-224. doi:10.1080/07908319609525231.
- _____ (1997). "Towards an Understanding of Culture in L2/FL Education". *The Internet TESL Journal*. 3. pp. 1-12. <<http://iteslj.org/Articles/Lessard-Clouston-Culture.html>>

- Lincoln, Y.S. & E.G. Guba. (1985). *Naturalistic Inquiry*. London: Sage.
- Mackey, A. & S.M. Gass (2005). *Second Language Research: Methodology and Design*. Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Maxwell, J.A. (2005). *Qualitative Research Design: An Interactive Approach* (2nd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
- McKay, S.L. (2003). "Toward an Appropriate EIL Pedagogy: Re-examining Common ELT Assumptions". *International Journal of Applied Linguistics*. 13. pp. 1-22. doi:10.1111/1473-4192.00035.
- Mehdipur, N. (2009). The Impact of Cultural Background and Linguistic Simplification on the Reading Comprehension of Iranian Low Proficient Learners. Master's Thesis, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
- Meier, A.J. (2003). "Posting the Banns: A Marriage of Pragmatics and Culture in Foreign and Second Language Pedagogy and Beyond". *Pragmatic Competence and Foreign Language Teaching*. A. M. Flor, E.U. Juan & A.F. Guerra (eds.). Castelló, Spain: Universitat Jaume. pp. 185-210.
- Merrouche, S. (2006). The Place of Culture in the Teaching of English in the Algerian Middle and Secondary School. Unpublished Doctoral Dissertation, Mentouri University of Constantine, Algeria. <<http://bu.umc.edu.dz/theses/anglais/MER100036.pdf>>
- Modiano, M. (2001). "Ideology and the ELT Practitioner". *International Journal of Applied Linguistics*. 11. pp. 159-173. doi:10.1111/1473-4192.00012.
- Nizegorodcew, A. (2011). "Understanding Culture through a Lingua Franca". *Aspects of Culture in Second Language Acquisition and Foreign Language Learning*. J. Arabski & A. Wojtaszek (eds.). New York: Springer. pp. 7-20.
- Peck, D. (1998). "Teaching Culture: Beyond Language". *Yale-New Haven Teachers Institute*. 3. <<http://www.yale.edu/ynhti/curriculum/units/1984/3/84.03.06.x.html>>
- Pennycook, A. (1994). *The Cultural Politics of English as an International Language*. Oxford: Oxford University Press.
- _____ (1998). *English and the Discourses of Colonialism*. London: Routledge.

Peterson, E., & B. Coltrane (2003). "Culture in Second Language Teaching". *Eric Digest*. <http://www.cal.org/resources/Digest/digest_pdfs/0309_peterson.pdf>

Phillipson, R. (1992). *Linguistic Imperialism*. Oxford: Oxford University Press.

_____ (1997). "Realities and Myths of Linguistic Imperialism". *Journal of Multilingual and Multicultural Development*. 18. pp. 238-248. doi:10.1080/01434639708666317.

_____ (2009). *Linguistic Imperialism Continued*. New York: Routledge.

Phillipson, R., & T. Skutnabb-Kangas (2009). "The Politics and Policies of Language and Language Teaching". *The Handbook of Language Teaching*. M. H. Long & C. J. Doughty (eds.). Malden, MA: Wiley-Blackwell. pp. 26-41.

Piasecka, L. (2011). "Sensitizing Foreign Language Learners to Cultural Diversity through Developing Intercultural Communicative Competence". *Aspects of Culture in Second Language Acquisition and Foreign Language Learning*. J. Arabski & A. Wojtaszek (eds.). New York: Springer. pp. 21-33.

Pishghadam, R. (2010). "Foreign Language Learning and World Englishes Philosophy". A Paper Presented at 2nd International Conference on Education, Economy and Society in France. <<http://profdoc.um.ac.ir/articles/a/1019884.pdf>>

_____ & F. Saboori (2011a). "A Qualitative Analysis of ELT in the Language Institutes of Iran in the Light of the Theory of 'World Englishes' ". *Journal of Language Teaching and Research*. 2. pp. 569-579. <<http://ojs.academypublisher.com/index.php/jltr/article/view/0203569579>>

_____ (2011b). "A Quantitative Survey on Iranian English Learners' Attitudes toward Varieties of English: World English or World Englishes?". *English Language and Literature Studies*. 1. pp. 86-95. <<http://www.ccsenet.org/journal/index.php/ells/article/view/10724/7545>>

Prodromou, L. (1992). "What Culture? Which Culture? Cross-cultural Factors in Language Learning". *ELT Journal*. 46. pp. 39-50. doi:10.1093/elt/46.1.39.

Risager, K. (2006). *Language and Culture: Global Flows and Local Complexity*. Clevedon, England: Multilingual Matters.

- _____ (2010). "The Language Teacher Facing Transnationality". Paper presented at the 1st EUNoM Symposium, University of Udine, Italy. <http://in3.uoc.edu/Karen_Risager_The_Language_Teacher_Facing.pdf>
- Roberts, C., M. Byram, A. Barro, S. Jordan, & B. Street (2001). *Language Learners as Ethnographers*. Clevedon, England: Multilingual Matters.
- Saluveer, E. (2004). Teaching Culture in English Classes. Master's thesis. University of Tartu, Estonia. <<http://dspace.utlib.ee/dspace/bitstream/10062/922/5/Saluveer.pdf>>
- Saraceni, M. (2008). "English as a Lingua Franca: Between Form and Function". *English Today*. 24. pp. 20-26. doi:10.1017/S0266078408000163.
- Scarino, A. (2010). "Assessing Intercultural Capability in Learning Languages: A Renewed Understanding of Language, Culture, Learning, and the Nature of Assessment". *Modern Language Journal*. 94. pp. 324-329. doi:10.1111/j.1540-4781.2010.01026.x.
- Sercu, L., E. Bandura, P. Castro, L. Davcheva, C. Laskaridou, U. Lundgren, C. M. Mendez Garcia & P. Ryan (2005). *Foreign Language Teachers and Intercultural Competence: An International Investigation*. Clevedon, England: Multilingual Matters.
- Sung, D., & P. W. Chen (2008). "University Students' Viewpoints toward Incorporating English-Speaking Cultures into English Learning". Proceedings of 2008 NUTN Conference on Innovative Approaches to the Teaching of English: A Collection of Articles on English Teaching and Learning, Tainan, Taiwan. <<http://nutnr.lib.nutn.edu.tw/bitstream/987654321/7768/1/02.pdf>>
- Tang, R. (1999). "The Place of "Culture" in the Foreign Language Classroom: A Reflection". *The Internet TESL Journal*. 8. <<http://iteslj.org/Articles/Tang>>
- Thanasoulas, D. (2001). "The Importance of Teaching Culture in the Foreign Language Classroom". *Radical Pedagogy*. <http://radicalpedagogy.icaap.org/content/issue3_3/7-thanasoulas.html>
- Tseng, Y. (2002). "A Lesson in Culture". *ELT Journal*. 56. pp. 11-21. doi:10.1093/elt/56.1.11.
- Volkman, L. (2011). "English as a Lingua Franca: Boon or Bane?" [Abstract]. *First Annual Conference of Challenges and Necessities*

Regarding Culture in the Quality of Teaching Foreign Languages.
Tehran. p. 1.

Ziębka, J. (2011). "Pragmatic Aspects of Culture in Foreign Language Learning". *Aspects of Culture in Second Language Acquisition and Foreign Language Learning*. J. Arabski & A. Wojtaszek (eds.). New York: Springer. pp. 263-272.